بسم الله الرّحمن الرّحیم **شما ره 1262**

**چگونگی میزان در سرای جاودان**

# اَلحَمدُ لِلِه رَبِّ العالَمینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا وَ حَبیبِ اِلهِنا اَبِی‌القاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِهِ الطّاهِرِینَ سِیَّما بَقِیَّةُ اللهِ الاَعظَم مَولانَا حُجَّةِ ِبنِ الحَسَن عجّلَ الله تعالی فرجه وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعینَ الی قیام یوم الدّین.

# مسئله ی شرعی در باب خمس : کسی که اصلاً خمس نمی دهد ، یا کسب و کار او حرام است آیا اگر مهمانیکند می توان به خانه ی او رفت و سر سفره ی او نشست و از غذای او خورد یا نه؟ می فرمایند : اگر آن غذایی که الآن قصد خوردن آن را دارد اگر یقین دارد سال بر آن گذشته مثلاً این برنجی که می خورد اگر یقین دارد که سال بر آن گذشته و خمس آن داده نشده است نمی توان در آن تصرّف کرد ولی اگر نمی داند این پلویی که اکنون نزد او آورده اند یکسال بر آن گذشته یا نه چون احتمال دارد امروز خریده باشد یا ده روز قبل خریده همین قدر که یقین نداشته باشد تصّرف در آن عیبی ندارد و لو اینکه می داند میزبان خمس نمی دهد. اما همین غذایی که الآن مهمان می خورد یقین دارد که یک سال بر آن گذشته و خمس آن داده نشده تصرّفّش جایز نیست و اگر هم تصرّف کرد مرتکب گناه شده و خمس مقداری که خورده بدهکاراست 0 دربارهی سؤالی که پرسیده شد عرض می شود انسان هایی که خمس نمی دهند یا اینکه کسب و کار حرام دارند معاملاتی که می کنند هر چه برای خود می خرند مالک می شوند مالک خانه مالک خودرو و مالک فرش در این شکی نیست ، منتها چون از پول غیر مخمّس داده،ذمّه اش مشغول به خریدار است یعنی حقّ او را نداده و به او بدهکار است.

# أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ‏ الشَّيْطَانِ‏ الرَّجِيمِ‏ : [وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمين‏](انبیاء46) و اگر شمّه ای از عذاب پروردگارت به آنان برسد ، فریادشان بلند می شود که « ای وای بر ما ! ما همگی ستمکاریم !»0

# آیات گذشته معرّفی گروهی بود که مستکبر بودند و از روی لجاج و عناد با رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم سَرِ ستیز داشتند و استهزاء می کردند؛ [وَ إِذا رَآكَ الَّذينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلاَّ هُزُوا] (انبیاء36)وهنگامی که کافران تو را می بینند ، کاری جز استهزاء کردن تو ندارند 0

#  خداوند حکیم این گروه کافر را تخطئه و تهدید و تحذیر نموده است و حالا این آیه ی شریفه می فرماید : همان مردمی که به هنگام نعمت، مغرور می شوند و طغیان و گردنکشی می کنند اگر به اینها اندک نسیم عذابی بوَزد بیچاره می شوند. این هم از بدبختی و جهالت انسان است که وقتی به نعمت می رسد طغیان کرده و خیال می کند که این مال خود اوست و در اثر دانایی و توانمندی خودش به دست آورده است. مثل قارون که می گفت: [ إِنَّما أُوتيتُهُ عَلى‏ عِلْمٍ عِنْدي‏] (قصص78)من این ثروت را خودم بر اساس مهارتی که داشته ام به دست آورده ام. امّا همین که خدای صاحب نعمت، این نعمت را از آنها گرفت و بلایی متوجّهشان کرد بیچاره می شوند. دیروز همین انسانی که شیر بود امروز موش می شود. دیروز عربده می کشید و ادّعا داشت که همه چیز مال من است ، ناگهان زلزله و سیلی آمد ، طوفان و باد تندی وزید و این مدّعی مغرور بیچاره شد. [وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمين‏](انبیاء46)همین مردمِ طاغیِ گردنکشِمغرورِ مستکبر که مغرور نعمت های ما هستند نسیمی از عذاب ما بر آنها بوزد بیچاره می شوند.« نفحه» یعنی نسیم اندک ، در این آیه ی شریفه سه گونه تعبیر شده که هر سه دلالت بر اندک بودن و ناچیز بودن می کند. کلمه ی «مسّ و اِنْ مَسَّتْهُمْ» : اگر اندکْ مِساسی پیدا کنند آن هم « نفحه» نسیم اندکی، لازم نیست مانند باد قوم عاد بیاید و ریشه ی زندگی اشان را بِکَنَد ، نه اینکه مثل صاعقه ی قوم ثمود بیاید و آنها را بسوزاند ، نه اینکه شبیه طوفان نوح بیاید و آنان را ریشه کن کند ، نه اینکه سنگباران قوم لوط بیاید و آنها را از بین ببرد، نه همین که مختصری زمین بلرزد و چند خانه خراب بشود و سیلی بیاید و روستایی را ببرد ؛ همین مقدار نفحه (یک نسیم اندکی)، آن هم مَسَّتْ، اندک مساسی با آنها پیدا کند، کلمه ی .« نفحه» از جهت معنا یعنی اندک و هم خودِوزن و صیغه اش هم دلالت بر اندک بودن می کند « نفحه» اندکی نسیمِ عذاب بر دامنشان بِوَزد بیچاره و زبون و مضطرّ و مستأصل می شوند، فریادشان بلند می شود ای وای! ستمگر و ظالم بودیم، آنوقت به ظلم و ستم خود اقرار می کنند. این اقرار هم دیگر نافع به حالشان نیست به جهت اینکه به محض اینکه طوفان فرو نشست و شرایط عادی شد باز اینها به حال خود بر می گردند، همان طغیان و همان عصیان را در پیش می گیرند.

# بیچارگی و زبونی انسان های مغرور

# این جهالت و پستی و کم ظرفیّتی و بی شخصیّتی انسان است به محض اینکه به نعمت می رسد مغرور می شود همین که به بلا افتاد احساس بیچارگی می کند، به محض رفع بلا دوباره به همان غرور بر می گردد.قرآن می فرماید: [إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا\*إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعا\*وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعا] (معارج 19تا21) به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است \* هنگامی که بدی به او برسد بی تابی می کند \* و هنگامی که خوبی به او برسد مانع دیگران می شود ( و بخل می ورزد ) 0

# این جهالت انسان استکه به هیچی بند است، تمام سرمایه اش همین نَفَسی است که می آید همین هوایی است که به گلویش داخل می شود ، همین که از او بگیریم بیچاره است. موجودی که اینقدر سست و ضعیف است آیا به خود حق می دهد که در مقابل خالق و قدرت مطلقه ی عالم گردنکشی کند. اینها چنین مردمی هستند [وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمين[[1]](#footnote-2)‏] البته مشابه این مضمون را در آیات اول سوره ی انبیاء هم داشتیم ، حالا همین مردم اگر در همین دنیا هم عذاب دامنشان را نگیرد بر فرض به سلامت هم زندگی کنند ولی روزی پیش خواهد آمد که در آن روز ما با کمال دقّت به حساب اعمالشان رسیدگی می کنیم و دیگر آن روز هیچگونه ندامت و پشیمانی، نفعی به حالشان نخواهد داشت.

# رسیدگی به اعمال با موازین عدل الهی

# خداوند تعالی می فرماید:[وَنَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى‏ بِنا حاسِبين[[2]](#footnote-3)‏] ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می کنیم ، پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود ، و اگر به مقدار سنگینی دانه ی خردلی (کار نیک و بدی ) باشد ما آن را حاضر می کنیم و کافی است که ما حساب کننده باشیم 0

# روز قیامتی در کار است و ما میزان های عدل را به میان خواهیم آورد [وَنَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ[[3]](#footnote-4)1] «وضع» یعنی نهادن، به میان آوردن، نصب کردن. ما میزان های قسط را روز قیامت نصب خواهیم کرد. موازین جمع میزان است. میزان یعنی وسیله ی سنجش. مثلا ترازو وسیله ی سنجش است یعنی با ترازو اشیاء را می سنجند و وزنش را معیّن می کنند. میزان این است. حالا جمع به موازین هم شده است. میزان، مفرد و موازین جمع آن است. میزان هایی خواهیم آورد. این میزان ها متعدّد است، میزانی داریم برای اعمال چشم، نگاه های او را هم ضبط کرده ایم، صداهایی که شنیده، سخنانی که بر زبان جاری کرده، کارهایی که با دست انجام داده، خطوراتی که در مغزش عبور کرده است.

# هر کدام از اینها میزان مخصوصی دارند. در دنیا هم ترازوها مختلف است. آن ترازویی که گندم را وزن می کنند با آن ، زعفران نمی کشند یا مثلا با میزان هایی که تخته سنگ ها را می سنجند، طلا و جواهرات را با آن نمی کشند. طلا میزان خاصّی دارد، زعفران ترازوی مخصوصی دارد. گندم هم ترازوی مخصوصی دارد، میزان ها مختلف است. روز قیامت هم میزان ها متعدّد و مختلف است. فکری که در ذهن ها خطور می کند میزان مخصوص به خود دارد، و اعمالی که با دست انجام می شود میزان خاصّ خود را دارد. میزان ها متعدّد است به حسب تعدّد افعال و اعمالی که از ما صادر می شود، [وَنَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ] کلمه ی موازین جمع است. قسط هم صفت موازین است، گرچه مفرد است، چون به اصطلاح اهل ادب مصدر است . مصدر جمع بسته نمی شود ولی معنای جمعی دارد. همه ی میزان ها عدل اند. کوچکترین ستمی به کسی نخواهد شد. نه از پاداش نیکوکاران چیزی کم می کنیم، نه بر کیفر بدکاران چیزی می افزائیم [وَنَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ[[4]](#footnote-5)1] میزان های عدل روز قیامت نصب خواهد شد [فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً[[5]](#footnote-6)2] احدی مورد ستم قرارنمی گیرد. (شیئا) هیچ چیز، کوچکترین چیزی نسبت به کیفر و پاداش کم و زیاد نمی شود [وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ] (انبیاء47)اگر به قدر سنگینی دانه ی خردل، عملی از آدم صادر شده باشد [أَتَيْنا بِها]ما آن را می آوریم. در قرآن در مواردی «مثقال ذرّه» داریم ، شاید پنج یا شش موردی «مثقال ذرّه»تعبیر شده است.[فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَه‏\*وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَه]‏(زلزال/ 7و8) پس هرکس هموزن ذرّه ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند \* و هرکس هموزن ذرّه ای کار بد کرده ، آن را (نیز ) می بیند 0

#  در بعضی موارد هم [مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ](انبیاء/47)تعبیر شده. مثقال یعنی به قدر سنگینی، «مِثْقالَ ذَرَّةٍ» به قدر سنگینی ذرّه. ذرّه به مورچه های ریز قهوه ای رنگ که خیلی ریزند گفته می شود . یک مورچه ی ریز چقدر وزن دارد؟

# تواضع امام سیّدالسّاجدین به درگاه الهی

# عجیب است امام سیّد السّاجدین علیه السّلام در دعایی دارند که[وَ أَنَا بَعْدُ أَقَلُ‏ الْأَقَلِّينَ‏، وَ أَذَلُ‏ الْأَذَلِّينَ، وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا[[6]](#footnote-7)1] و من ، گذشته از این ، کمترین کمتران و خوارترینِ خواران ، و همانند ذرّه (مورچه ) یا کمتر از آنم 0

# چقدر فرق است میان گفتار معصومین علیهم السّلام با بعضی که غرور علمی آنها را می گیرد و می گویند : ما با خدا متحدّیم. امام می فرمایند : که من چه کاره ام؟ [أَنَا بَعْدُ أَقَلُ‏ الْأَقَلِّينَ] کمترین کمترین ها هستم. [وَ أَذَلُ‏ الْأَذَلِّينَ]خوارترینِ خوارها در پیش تو هستم. من مثل مورچه ام در حضور تو، بلکه پایین تر از مورچه. [وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا]حالا ذرّه گفته اند مورچه ی ریز یا اینکه کوچکترین غباری که در هوا پخش می شود که به چشم هم دیده نمی شود0اگر در شعاع آفتاب که از منفذی تابیده ، در آن شعاع آفتاب، چیزهایی در فضا می بینند که مشغول پائین و بالا رفتن هستند به آنها ذرّه می گویند ، اگر به این اندازه شما عمل داشته باشید ما آن را می آوریم ، باور کنیم که حساب روز قیامت خیلی دقیق و سنگین است 0

# میزان دقّت در محاسبه ی اعمال پس از این عالم

# جای تعجّب ندارد این قصّه کهمرد صالحی از دنیا رفت، در تشییع جنازه اش به قدری ازدحام جمعیّت شد که وقتی صبح جنازه را حرکت دادند شب به خاک سپردند. وقتی بعداً خواب او را دیدند پرسیدند : خدا با تو چه معامله ای کرد؟ گفت : به من خیلی سخت گیری شد. روزی روزه بودم نزدیک افطار به مغازه ی دوستم که گندم فروش بود رفتم کنار کیسه های گندم او نشسته بودم ، موقع اذان یک حبّه ی گندم برداشتم و زیر دندانم دو نیم کردم یادم افتاد که این حبّه ی گندم مال مردم است و من بدون اذنِ صاحبش برداشته ام داخل کیسه اش انداختم، پس از مرگم همان را به حساب آوردند و حال آنکه در آن تصرّف نکرده بودم این را به حساب آوردند و از حَسَنات من برای صاحب گندم گرفتند 0 و این قصّه جای تعجّب ندارد برای اینکه [َمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ ] (زلزال/ 7 ) قرآن از این بالاترش را فرموده حبّه ی گندم که به اندازه ی صد ذرّه است، نه به قدر سنگینی ذرّه ای. حالا در بعضی موارد هم حبّه ی خردل داریم، خردل گیاهی است که دانه ی سیاه خیلی ریزی دارد که در کوچک بودن ضرب المثل است. [وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ] (انبیاء47) به قدر سنگینی دانه ی خردل باشد، [أَتَيْنا بِها]ما آن را حساب می آوریم.

# خداوند، حسابگری دقیق

# [وَ كَفى‏ بِنا حاسِبين[[7]](#footnote-8)1‏] همین قدر بس که ما حسابگر باشیم. اگر منِ خدا حسابگر باشم چون هم عادلم و هم علیمم و هم قدیرم، هم سریع الحسابم [وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْبَرَ إِلاَّ في‏ كِتابٍ مُبين[[8]](#footnote-9)2‏] و هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو مخفی نمی ماند حتّی به اندازه ی سنگینی ذرّه ای و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن نیست ، مگر این که (همه ی آنها ) در کتاب آشکار ( لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است 0

#  از علم من چیزی پنهان نیست. در این آیه ی شریفه هم از چند جهت تعبیرات، دقّت را نشان می دهد. یعنی حساب روز قیامت خیلی دقیق است. اوّلا کلمه ی «نضع» آمده ما روز قیامت نصبِ میزان می کنیم. ما دستگاهی برای سنجش نصب می کنیم. بعد کلمه ی میزان آمده، خود کلمه ی میزان ، دالّ بر دقّت است. چون آدمی که نخواهد دقّت کند حدساً و تخمیناً کاری می کند. خدا می گوید : کار ما اینطور نیست. ما حدس و تخمین نداریم. ما میزان داریم. هر که ترازو دارد نشانه ی دقّت در کاسبی او است. ترازو ، علامت دقّت است. ما ترازوی خاصّ خود داریم. کلمه ی «نضع»و کلمه ی موازین (جمع میزان) و سوّم کلمه ی قسط آن هم میزان عدل داریم. ما دقّت می کنیم عادلانه عمل بشود ، هیچ کم و زیاد نشود و چهارم [فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ]احدی مورد ستم قرار نمی گیرد. این هم دالّ بر دقّت است. آنچنان دقیقیم که به کسی ستم نشود واژه های (نَفْسٌ): احدی ، (شیئاً): اندکی تمام این ها دالّ بر دقّت است. در پایان هم [وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ[[9]](#footnote-10)1] آن هم باز دقّت است ، یعنی اگر عمل شما به قدر دانه ی خردلی باشد که ریزترین چیزهاست می آوریم [وَ كَفى‏ بِنا حاسِبين‏](انبیاء47)در آخر هم ما حسابگریم. تمام این تعبیرها (هفت یا هشت تعبیر) در این آیه ی شریفه دلالت بر دقّت دارد 0

# مفهوم چراغ و مصادیق آن

# نکته ای که لازم است توضیح داده شود این است که ما اعتقاد داریم در روز قیامت، میزان وجود دارد. ما باید عقاید خود را محترم شمرده در دل خود راسخ و استوار کنیم. ما اعتقاد به برزخ به سؤال در عالم قبر، به بَعْث و حشر داریم. حساب را و کتاب را و میزان را معتقدیم. هر حقیقتی ،در هر عالمی صورت مخصوص به خود را دارد. نباید انسان، فکرش جامد و راکد باشد و یک صورت معیّنی را لازمِ لا یَنْفَکّ یک حقیقت بداند و در فهمش عاجز بشود ما غالباً اینگونه هستیم. چون ذهن ما راکد و جامد است. با بعضی مصداق ها انس گرفته ایم، برای هر حقیقتی آن مصداق را در نظر می گیریم ، بعد در فهمِ آن مشکل پیدا می کنیم. مثلا کلمه ی چراغ، معنایش چیست؟ چراغ وسیله ی روشنایی است. چیزی که ظلمت را از بین می برد. این معنای چراغ است. امّا مصداقش متعدّد است. در سابق مصداقِ چراغ چه بود؟ داخل ظرفی یک مادّه ی روغنی می ریختند حالا هر چه بود، بعد فتیله ای هم می تابیدند و درون آن می گذاشتند ، بعد هم شاید حبابی برای تنظیم هوا روی آن می گذاشتند. این چراغ بود ، بعد "لامپا" شد بعد "گِردسوز" شد و بعد هم "چراغ زنبوری" شد وحالا دیگر کسی آن چراغ ها اصلاً به ذهنش نمی آید. جوان های ما یا نوجوان ها یا بچّه ها اصلاً باورشان نمی شود غیر از این چراغ های موجود چراغی در عالم بوده است. پس معنای چراغ این نیست. چراغ همان وسیله ی روشنایی است. حالا چراغ به هر شکلی باشد وقتی مفهومش عامّ شد دیگر جای تعجّب نیست ، اگر خداوند از خورشید تعبیر به چراغ می کند.[وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدادا\* وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجا](نبأ 12و13) و بر فراز شما ، هفت (آسمان) محکم بنا کردیم \* و چراغی روشن و حرارت بخش آفریدیم ! 0

#  یا از وجود پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم تعبیر به چراغ شده [يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا

# أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذيرا\* وَ داعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنيرا] (احزاب 46و47 ) ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و بیم دهنده \* و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم ، و چراغی روشنی بخش 0

# رسول خدا چراغ است. این خورشیدِ آسمان چراغ است. یا گفته اند اگر نماز شب را مداومت کنید شب اوّل قبر چراغ دارید. حالا ذهن ما می رود که چطورنماز شب می شود چراغ باشد؟ بنده به خاطر دارم در آن قریه ای که زندگی می کردیم ، برای اولین بار وقتی چراغ برق آوردند داخل خانه را سیم کشی کردند ، لامپی از سقف آویختند پیرمردی آنجا مرتّب به این لامپ نگاه می کرد و می گفت که نفت این را از کجا می ریزند ؟ ، هر شب یکی نردبان می گذارد و نفت آن را می ریزد؟ گفتیم این چراغ نفت نمی خواهد احتیاج به نفت ندارد می گفت مگر می شود چراغی بی نفت بسوزد؟! به هر حال او باورش نمی شد که با یک کلید ، چراغ روشن و خاموش بشود. به هر حال مفهوم چراغ یک معنای عامّ ولی مصداق آن متعدّد است.

# مقصود از قلم صنع پروردگار

# همینطور به چه چیزی قلم می گویند ؟ وسیله ای که حروف و کلماتی را بر صفحه ای

# منعکس می کند. سابق از این پرهای درشت پرنده ها و مرغها را می گرفتند و با آن می نوشتند قلمشان این بود. تدریجاً تکامل پیدا کرد و شد ، قلم خود نویس و حالا ماشین تایپ و بعد رایانه. اینها همه قلم است و با آن می نویسند ، ولی حالا لازم نیست قلم به همان معنا باشد که وقتی به ما بگویند : خداوند با قلم بر صفحه ی عالم نوشت.[ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُون[[10]](#footnote-11)1‏] ن سوگند به قلم و آنچه می نویسند [اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَم‏\* الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَم‏\* عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم]‏(القلق 3تا5 )بخوان که پروردگارت (از همه ) والاتر است \*همان کسی که به وسیله ی قلم، تعلیم نمود\*و به انسان آن چه را نمی دانست آموخت 0

# بگوییم خدا با قلم بر صفحه ی عالم نوشت. خدا با قلم بر صفحه ی قلب آدم می نویسد. خدا با قلم بر پیشانی طفل در رحمِ مادر سرنوشت او را می نویسد و مانند آن و فکر کنیم منظور همین قلم ها است. بگوییم یعنی چه ؟ مگر می شود با قلم روی قلب آدم چیزی بنویسند؟ مگر می شود با قلم بر پیشانی طفل چیزی نوشته شود؟یا مثلاً آن قلمی که بر صفحه ی عالم کبیر نوشته می شود چقدر بزرگ است ! مثلاً فرض بفرمایید آن قلم، یک میلیون تن وزن دارد یا ده میلیون فرسخ طول و عرض آن است ! آن دستی که آن قلم را بر می دارد چقدر پر زور است! حالا چرا اینها به ذهن ما می آید؟ چون ذهن ما راکد و جامد است، از قلم، مفهوم محدودی را می فهمیم در حالی که قلم این نیست، آن است که وسیله ی ایجاد چیزی بر چیزی است. حالا ممکن است الف و لام و دال را با این قلم بر صفحه ی کاغذ بیاوریم. یا با ماشین هایی روی سنگ ها برجستگی احداث کنیم ، یا فرشته ای در رحم مادر بر پیکر طفل چشم بنویسد، این هم خودش حروف است گوش بنویسد لب بنویسد. این هم کلمات است، او با قلمی که در رحم مادر می نویسد به ما چشم و گوش و ابرو داده اند. آن قلم فرشته ی اعظمی که همه ی مخلوقات را در عالَم نوشته از آن،تعبیر به قلم می کنیم، آن صفحه ای که بر آن می نویسد ، «لوح» تعبیر می کنیم، «لوح محفوظ»، «لوح محو و اثبات» و آن حروف هم تمام مخلوقات است. تمام مخلوقات تمام موجودات در عالم حروفند. و آن ترسیم کننده ی قلم علیّ اعلی است.آن صفحه هم "لوح محفوظ" است. (عباراتنا شتّی و حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال یشیر) الفاظ و عبارات ما ، پراکنده و متعدّد است در حالی که حُسن و نیکویی تو یکی است ، و همه ی آن الفاظ و عبارات به آن جمال یگانه اشاره می کند 0

# کیفیّت میزان در روز قیامت

# میزان هم از این قبیل است. قرآن می فرماید: میزانی در روز قیامت داریم که اعمال ما را می سنجند، فوراً ترازو به نظر ما می آید. می گوییم ترازو دو کفّه و یک شاهین دارد و تعجّب می کنیم مگر می شود روز قیامت ترازو بیاورند ! چقدر کفّه های آن بزرگ است ! شاهینش چقدر بزرگ است! بعد اعمال ما را در آن بریزند، نماز و روزه ی ما را درون آن بریزند. مگر چنین چیزی ممکن است؟ نه اینطور نیست بلکه میزان، واقعیّتی در عالم قیامت است که با آن واقعیّت اعمال ما را، اخلاق ما را، افکار ما را می سنجند که این جهنّمی یا بهشتی است؟! حالا چگونه می سنجند و به چه نحوی است؟ ما نمی دانیم. حقیقت آن میزان بر ما مجهول است: تا قیامتی نشده ایم نمی توانیم صحنه های قیامتی را خوب تصوّر و ادراک کنیم. آنجا که برسیم می فهمیم.

# تفاوت چشم دنیایی با چشم آخرتی

# در عالم خواب خیلی چیزها هست مثل این که ما می بینیم شیر می خوریم، نمی فهمیم این شیر خوردن یعنی چه ؟ صبح که نزد معبّر می رویم می گوید : شما که در عالم خواب شیر خورده اید شما عالم و دانشمند خواهید شد. بعد مشغول تعلیم و تعلّم می شویم و نتیجه ی آن این می شود که قلب خود را از علوم و معارف الهی سرشار می کنیم. آن وقت می فهمیم عَجَب! آن شیری که من در خواب خورده ام همین معارف و علوم الهی بوده که در بیداری به من رسیده است. در عالم خواب "شیر" تصوّر می شود در بیداری "علم" است. مردی نزد ابن سیرین مُعبِّرِ معروف آمد و گفت : من در خواب دیدم که مُهری به دست گرفته و بر دهان و دامن مردم می زنم، فکری کرد و گفت: نکند مؤذّن باشی تو؟ گفت بله مؤذّنم. گفت معلوم است مؤذّن وقت شناسی نیستی یعنی قبل از اذان صبح در ماه رمضان اذان می گویی و مُهر بر دهان مردم میزنی. برو دیگر مراقب باش قبل از وقت،اذان نگویی 0 حالا او در عالم خواب مُهر دیده ولی در بیداری اذانِ قبل از وقت است. هر عالَمی صورت مخصوص به خود دارد. یا دیگری می گفت من در خواب دیدم دُرّ و یاقوت به گردن خوک می افکنم، ابن سیرین گفت : آیا تو معلّم نیستی؟ گفت بله من معلّمم. گفت مراقب باش آن شاگردی که به او درس می دهی او آدم نااهلی است. او قابلیّت ندارد. بیخود زحمت نکش. و زیور علم و معارف را به گردنِ آن خوک بی قابلیّت نیفکن. گفت : بله چنین است. من معلم هستم و شاگرد من هم مرد نا اهلی است. دیگری آمد و گفت : که من در خواب دیدم ، تخم مرغ پخته ای را پوست کندم و زرده اش را دور انداختم، سفیده اش را خوردم. تا این را گفت معبّر به افرادی که در آن مجلس حاضر بودند نگاه کرد و به آنها گفت : من فکر می کنم آن دزدی که شبها قبرها را می شکافد و کفن ها را می دزدد همین آدم باشد. او را نگهش دارید تا تحقیق شود. بعدا معلوم شد همین آدم شبها کفن دزدی می کند. از آن معبّر پرسیدند از کجا این مطلب را فهمیدی؟ گفت چون تخم مرغ همان قبراست، شکستن تخم مرغ شکافتن قبر است، میّت در حکم زرده ی تخم مرغ است او را می اندازد و کفنش که سفیده ی تخم مرغ است با خود می برد 0 به هر حال ما فعلاً در عالم دنیا توانایی آن را نداریم که بسیاری از حقایقِ قیامتی را خوب درک کنیم وقتی به آنجا رفتیم آن وقت می فهمیم قضیّه از چه قرار است 0 و السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته

1. . انبیاء**/**46 [↑](#footnote-ref-2)
2. . انبیاء/47 [↑](#footnote-ref-3)
3. 1 . انبیاء**/**47 [↑](#footnote-ref-4)
4. 1 . انبیاء**/**47 [↑](#footnote-ref-5)
5. 2 . انبیاء/47 [↑](#footnote-ref-6)
6. 1 . صحیفه سجادیه**/**ص222 [↑](#footnote-ref-7)
7. 1 . انبیاء**/**47 [↑](#footnote-ref-8)
8. 2 . یونس/61 [↑](#footnote-ref-9)
9. 1 . انبیاء**/**47 [↑](#footnote-ref-10)
10. 1 . القلم**/** 1 [↑](#footnote-ref-11)